

تاملی در نامه بازرگان به شاه

حسین زاهدی

درج شده در سایت اینترنتی روز - دوشنبه، ۲۰ آبان ۱۳۸۷

انتشار نامه مهندس مهدی بازرگان به شاه و نوشته های آقای مسعود بهنود و آقای حسن یوسفی اشکوری در این رابطه در سایت روز آنلاین مرا بر آن داشت که کوشش کنم تحلیلی در این مورد بنویسم و در پایان به دو نکته کوتاهی که بی ارتباط با مطالب مطرح شده در این تحلیل نیست اشاره نمایم به امید اینکه جلب توجهی به این دو مورد که از گرفتاریهای جامعه امروز ماست بشود.

نگارنده چند ماه قبل از طریق دوست ارجمندم آقای عبدالعلی بازرگان از وجود چنین نامه‌ای مطلع شده بودم. به گفته ایشان، کپی‌ای از این نامه بعد از فوت مهندس بازرگان در میان مدارک و اوراق باقی مانده از ایشان پیدا و برای خانواده مکشوف شده بود، بنیاد فرهنگی بازرگان قصد داشت آن را همراه اسناد و مدارک متعدد دیگر به چاپ برساند که متاسفانه در هجوم ماموران امنیتی در سال ۱۳۷۹، به بنیاد بازرگان و نهضت آزادی و خانه افراد وابسته، ضبط و برده شده است اما نسخه‌هایی از بعضی مدارک و از جمله این نامه باقی ماند. آقای عبدالعلی بازرگان ضمن بیان اینکه از ارسال چنین نامه‌ای تا بعد از فوت پدرشان خبر نداشته‌اند، مشورتا پرسش نمودند آیا انتشار این نامه در ایران میتواند مفید برای جامعه و یا حداقل تاریخ‌نگاری این دوران باشد یا بر عکس موجب بحث‌های بی‌ثمری خواهد شد که جز تلف کردن وقت مردم نتیجه دیگری نخواهد داشت؟ بنده پس از دقت در متن نامه گفتم با شناختی که من از آن زنده یاد دارم برایم باور کردنی نیست که ایشان با تجربه‌هایی که داشتند، بدون صحبت با رهبر انقلاب و کسب موافقت و تضمین‌های لازم، مبادرت به نوشتن چنین نامه‌ای کرده باشند... بازرگان میدانست که حتی در زمان نخست‌وزیری با همه تلاشی که برای نجات و یا حداقل ترتیب دادگاه و محاکمه‌ای عادلانه در مورد امیر عباس هویدا بکار برد نتوانست کوچکترین موفقیتی به دست آورد و نامبرده اعدام شد. اومتوجه بوده است، حالا (در آن زمان) که قدرت و سمت دولتی ندارد و حتی آماج شدیدترین حملات از طرف همه گروه‌های فعال سیاسی نیز هست، بخشش خواستن برای شاه در آن جوی که علیه‌اش وجود داشت کار ممکن نخواهد بود. ظاهرا باید طرح و مسائل دیگری نیز پشت صورت ظاهر این نامه وجود داشته باشد که از آن اطلاعی در دست ندارید. لذا بنظر میرسد انتشار این نامه نتواند کوچکترین فائده‌ای ببار آورد.

با موافقت ایشان برای اینکه بررسی کاملتری شده باشد موضوع را با دوستانی صاحب‌نظر در میان گذاشتم. نامبردگان نیز معتقد بودند چنین نامه‌ای در آن شرایط مملکت نمی‌تواند بدون گرفتن موافقت و تضمین و حتی احتمالا همکاری رهبر انقلاب و شاید دیگران نوشته شده باشد. و این مسئله مطرح شد که قطعاً بازرگان در خاطر داشته که وقتی به دنبال اظهار تمایل دکتر بختیار برای رفتن پاریس به عنوان یک ایرانی (و نه نخست‌وزیر اما بدون استعفا دادن) و دیدار با رهبر انقلاب، برای یافتن راه حلی برای مشکلات آن روز مملکت، تلاش کرد موافقت شورای انقلاب در تهران را که که آقایان بهشتی و هاشمی رفسنجانی و رهبر فعلی جمهوری اسلامی از جمله آنان بودند به دست آورد و از این طریق موافقت آیت الله خمینی نیز با این شرط کسب شد که متنی که به تصویب رهبر انقلاب و دکتر بختیار رسیده بود از رادیو تلویزیون اعلام گردد. بختیار این شرط را انجام داد، معهذاً فردای آن روز که بختیار عازم مسافرت بود ناگهان آیت‌الله از نظر خویش عدول کردند و گفتند باید اول استعفا کند تا پذیرفته شود (آقای ابوالحسن بنی صدر می‌گویند که ایشان تلاش کرد نظر آیت‌الله را تغییر دهد).

بازرگان که اصولاً مردی بسیار پایبند مبانی اخلاقی، و با شکستن قرار و پیمان مخالف بود، به این اقدام با بیانی قریب به این مضمون، انقلاب به نام اسلام و پیمان شکنی... اعتراض جدی نمود. بالاخره رهبر فقید انقلاب شخصاً تمام مسئولیت این اقدام را از هر لحاظ بعهدہ گرفتند (مشروح این مطلب در کتاب آخرین تلاش‌ها نوشته آقای دکتر یزدی در همان سال‌های اولیه انقلاب منتشر شده است). درست است که رهبر انقلاب در مقابل مصلحت بزرگ پیشبرد و موفقیت انقلاب چنین اقدامی را مصلحت دیده‌اند اما به یقین بازرگان میدانست که باز ممکن است مصلحت بزرگتری برای آیت الله خمینی پیش آید که بخشیدن شاه را غیر ممکن سازد. لذا بعید است او که پا بپند اخلاق بود، چنین مسئولیتی را فقط به اعتماد قول بپذیرد. قاعدتاً باید طرح جامع‌تری در پشت این نامه باشد. به هر حال دوستان انتشار نامه را به تنهایی کار مفیدی ندانستند ولی انتشار آن را در مجموعه‌ای از اسناد و مدارک تاریخی از جهت تاریخ آن دوران مفید دانستند.

اخیراً متوجه شدم نامه مزبور توسط آقای دکتر یزدی در سایت میزان نیوز منتشر شده که تحلیل آقای مسعود بهنود را به دنبال داشت که آن را نشانه ساده‌دلی و شاید در معنا ساده‌لوحی او تلقی کرده بودند. گرچه در اواخر نوشته خود در پاراگراف "یک فرض دیگر" بصیرت و ذهن وقاد ایشان به طرف درک درست‌تری رفته و نشان داده‌اند که همان "مسعود بهنود" تلویحاً شایسته هستند. کاش با بصیرتی که در تحلیل مسائل دارند به این "فرض دیگر" بیشتر پرداخته بودند. خوشبختانه نوشته آقای یوسفی اشکوری روشنی تازه‌ای به گوشه‌ای از این موضوع انداخت و انتشار نامه را مفید گرداند. نگارنده در این نوشته می‌خواهد کوشش کند که چه نکات دیگری میتوان از نامه بازرگان با توجه به نوشته آقای اشکوری و با شناخت افکار و منش بازرگان در زندگیش، استنباط کرد:

۱- توضیح روشن آقای اشکوری آشکارا تاییدی است بر مطلبی که از قراین قابل استنباط بود یعنی طرح موضوع از طرف بازرگان با آیت الله خمینی و گرفتن قول و ضمانت از ایشان.

۲- نامه آقای هاشمی رفسنجانی به بازرگان در پاسخ انتقاد یا اعتراض بازرگان به روش‌های ایشان و نظام حکومتی، بر طبق نوشته آقای اشکوری نشان می‌دهد:

الف - بر خلاف عهد و پیمان که موضوع باید اکیداً منحصراً نزد رهبر انقلاب و فرزندشان آقای سیداحمد کاملاً محرمانه بماند، موضوع با آقای هاشمی رفسنجانی و احتمالاً با مشاوران نزدیک دیگر در میان گذارده شده است.

ب- می‌توان احتمال داد موضوع نه مدتی بعد که در اثر نرسیدن پاسخ از پادشاه مسئله‌ای تمام شده و مرده بوده، بلکه در همان آغاز توسط رهبر انقلاب با مشاوران بسیار نزدیک نظیر آقای هاشمی رفسنجانی در میان گذارده شده است.

و باز به خاطر مصالح بزرگتر مملکت، یک اصل اخلاقی در مورد حفظ تعهد و پیمان نادیده گرفته شد. تجربه نشان داده است که این روش‌ها نهایتاً زیان بخش خواهد شد.

ت- نامه آقای هاشمی به بازرگان و متهم کردن بازرگان به اینکه "شما بودید که با نوشتن نامه به شاه فراری می‌خواستید شاه را به کشور باز گردانید" این پرسش را پیش می‌آورد که چرا نامه بازرگان که از آن استنباط کرده‌اند که او ساده دلانه داشت شاه را گرفتار مرگ میکرد و به نوشته بهنود "عجب کاری نکرد پادشاه" در نظر آقای هاشمی درست معکوس آن یعنی برگرداندن شاه به قدرت تلقی شده است. بعید به نظر میرسد آقای هاشمی برای گرفتن انتقام از انتقاد بازرگان، به او چنین تهمتی بزنند بلکه بشتر بنظر میرسد از مجموعۀ طرح و گفتگوها در آن زمان واقعا چنین نگرانی برایشان پیش آمده بوده است.

ث- آیا ممکن است تصور کرد همانگونه که از اولین روزهای سقوط بختیار طالبان قدرت از همه گروه‌ها میدانستند که شرط لازم برای به قدرت رسیدنشان شکست کابینه موقت بازرگان و به لجن کشیدن او و یارانش می‌باشد و در آن زمان هم احساس خطر بازگشت احتمالی بازرگان به قدرت را داشته و دنبال ضربه زدن و خراب کردن او در افکار عمومی بوده‌اند، احیاناً یکی دو نفر از آنها از جریان توافق بازرگان و

رهبر انقلاب به نوعی مطلع شده و با امکاناتی که داشته‌اند مانع رسیدن نامه به شاه شده باشند؟ اعلامیه دفتر فرح پهلوی مبنی عدم وصول چنین نامه‌ای میتواند دلیلی بر صحت این فرض باشد. اگر نامه به دفتر شاه میرسید قطعاً عده‌ای از آن مطلع می‌شدند و احتمالاً به نوعی مطلب درز میکرد. با توجه به اینکه نامه چیزی نبوده است که بازرگان با پست فرستاده باشد و احتمالاً توسط پیکی فرستاده شده اما ظاهراً تحویل نشده است. میدانیم که مراودات بازرگان از همان آغاز انقلاب توسط گروه‌های مختلف کنترل می‌شد.

۳- آیا بازرگان مردی ساده‌اندیش و در حقیقت ساده‌لوح و به دور از درک واقعیت‌ها بود؟ گذشته زندگی او نشان میدهد که فردی بود که به ابعاد مختلف هر مسئله‌ای نگاه می‌کرد. به هیچ وجه آرمان‌گرا به معنای خوش‌خیال نبود... فرد ساده‌اندیش ممکن است بتواند مدارج عالی علمی را بگذراند، اما قادر نخواهد بود مدیریت موفقی در یک سازمان داشته باشد. بازرگان علاوه بر استادی دانشگاه هشت سال (دو دوره) ریاست دانشکده فنی را به عهده داشت که رقابتی متشخصی در آنجا وجود داشت، ریاست هیئت خلع ید و مدیر شرکت نفت، ریاست سازمان آب تهران و ... را داشته که به گواهی همکارانش همه را با شایستگی انجام داده است. هشدارهای ارزنده اش در ماه‌های آخر حرکت‌های انقلابی، تاکید و هشدارش به اینکه نظام موجود را بخاطر نظامی که معلوم نیست چیست بهم نزنید. شرایطی که برای پذیرش نخست وزیری گذاشت و هم از رهبر انقلاب و هم از شورای انقلاب تصویب و تایید آن را گرفت، همه نشان از بصیرت و واقع‌گرایی او دارد. توجه به همین گفته بازرگان "اگر آقای خمینی جواب نداد یا تکذیب کرد چی؟" که در پاسخ به پیشنهاد آقای اشکوری برای نوشتن نامه به رهبر انقلاب و اعتراض به نقض پیمان، گفته است، نشان میدهد که بازرگان با اینکه بسیار صديق و پاک طینت بود ساده لوح نبود و در هر مسئله احتمالات و امکانات مختلف را در نظر می‌گرفت.

به باور نگارنده با توجه به شخصیت فکری و خلقی بازرگان، انشای متن نامه و نوشته آقای اشکوری و قرائن دیگر، می‌توان استنباط کرد که بازرگان به خوبی آگاه بود که شاه محال است در آن شرایط و آن نوع دادگاه‌ها خود را به حکومت ایران بسپارد اما احتمال میداد که شاه با تشریح وضع دادگاه‌های انقلابی آن زمان و احیاناً مسائل دیگری در دفاع از خود به نامه واکنش نشان دهد. او فکر میکرد چنین اقدامی راه را به سوی یک گفتگو و توافقی که متضمن تامین جانی برای شاه و خانواده سلطنتی باشد که نتیجتاً زندگی را برای شاه و دولت کشورهایی که شاه احیاناً در آنجا رفت و آمد یا اقامت میکرد راحت و مطمئن می‌ساخت و نیز از طرف دیگر جمهوری اسلامی را از خطر بازگشت شاه به قدرت که به علت تجربه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دغدغه بسیار بزرگ کل دولتمردان و نیروهای سیاسی طالب قدرت بود، مصون می‌داشت. و این برای دست اندرکاران امور سیاسی ایران در آن روزها و حتی تا چند سال بعد بسیار ارزشمند بود. به بحران گروگان‌گیری و احتمالاً روابط ایران و آمریکا نیز که برای دولت وقت آمریکا بی‌نهایت ارزشمند و پراهمیت بود پایان میداد. بنابراین چنین راهی از پشتیبانی و نفوذ آمریکا نیز بهره‌مند می‌گردید. بعید نیست چنین جنبه‌هایی یا مشابه آن در شکل‌های دیگر را بازرگان در همان آغاز مذاکرات اولیه، با رهبر انقلاب در میان گذاشته باشد... آری جناب بهنود درست نوشته‌اند، میتوان "باید بار دیگر بر او درود فرستاد"، "بر مردی که تباهی ارزش‌ها را می‌دید" و همچنان پایبند ارزش‌های اخلاقی که به آن باور داشت استوار می‌ماند و علیرغم بی‌مهری عظیمی که از مردمی دید که پنجاه سال برای آزادی آن‌ها تلاش کرده بوده، وقتی احساس کرد ممکن است در معرض احتمال خطر جنگ قرار گیرند، همه حیثیت خود را گرو گذاشت و به تلاش برای نجات آن‌ها برخاست.

اما دو نکته‌ای که در اول مقاله به آن اشاره کردم :

فرهنگ جامعه ایران، ما را افرادی شکاک و بدبین با طرز فکرکردنی بسیار پیچیده و توهم‌آمیز بار آورده است. این مسئله و به ویژه شکاک و بدبین بودن که عامل فکر وجود توطئه نیز هست مورد اشاره و تاکید سیاحانی که در قرون گذشته به ایران آمده‌اند قرار گرفته است. در این فرهنگ اگر کسی آن ویژگی‌ها را نداشته و در هر مسئله با خردمندی، سود و زیان و احتمالات عقلانی و نه توهم‌آمیز، را بسنجد، او را "صاف و صادق" به معنای ساده لوح

قلمداد می‌کنند امریکائی یا سوئدی‌ها و ... را آدم‌های احمق و ساده می‌پندارند، خلاصه "زرنگی" به معنای ویژه و رایج در جامعه، مورد ستایش است و هرکس زرنگ نباشد ساده و بلکه ابله است. آنهایی که پنجاه - شصت سال پیش به اروپا و آمریکا مسافرت کرده‌اند به یاد دارند که چه اعتمادی در این جوامع وجود داشت و چه راستگویی‌ای حاکم بود. از وقت ورود به گمرک و بازدید چمدان که به حرف انسان اعتماد می‌کردند و چمدان را زیرو رو نمی‌نمودند تا در بقیه مراحل زندگی روزمره اعتماد در سطح وسیعی در جامعه وجود داشت و یکی از دلایل پیشرفت این جوامع همین درستی و راستی و اعتماد موجود بین مردم بود. جوامعی نظیر ما که خیلی زرنگ بودند عقب ماندند. عدم امکان تحزب در مملکت و عدم شکل‌گیری یک تشکل سیاسی منجسم و وسیع بین ایرانیان مهاجر به دلیل ذهنیت شکاک و بدبینی ریشه‌دار بین ماست. باید باور داشت که خردمندی در بدبینی و شکاک بودن نیست بلکه در صداقت و بررسی عاقلانه و نه توهم‌آمیز مسائل است و داشتن اعتماد به یک دیگر.

۴- بنابر اخبار و نوشته‌های روزنامه‌های ایران و جهان، اخلاق در جامعه ایران به ویژه در دستگاه دولتی و ساختار حکومتی به گونه وحشتناکی تنزل یافته است و کم کم به سطح افراد برجسته دولت و حتی بخشی از روحانیت نیز رسیده است. دروغ، تهمت، تقلب، جعل و نظائر آن بگونه عادی شده که حتی دولت برای رهائی از استیضاح وزیر متهم به جعل مدرک که گویا منحصر به این یکی هم نیست آشکارا اقدام به خریدن نمایندگان با پرداخت پول‌های کلان به آنها کرده است. مقامات مسئول نظاره‌گر این جریان‌ها هستند بدون اینکه اعتراض و اقدامی بکنند. ژان پل ساتر در کتاب اگزستانسیالیسم یا مکتب انسانیت می‌گوید:

هر فردی باید متوجه باشد عملی که انجام میدهد همانند قانونی است که برای مجاز بودن آن کار وضع میکند. بنابراین اگر کسی در پیروی از او و یا برحسب آموختن از او آن کار را انجام دهد، مسئولیت آن با اوست. (نقل به مفهوم و از روی حافظه) و اصولاً اعمال و رفتار انسان در اطرافیان‌ش تاثیرگذار است و به نسبت پایگاه اجتماعی‌اش در افراد بیشتری. وقتی اصولی اخلاقی به خاطر مصالحی ولو خیلی بزرگ که به سود میلیون‌ها انسان باشد از طرف مقامات بالا نادیده گرفته شود و در حقیقت قربانی گردد تدریجاً برای مصالح کمی کوچکتر هم نادیده گرفته می‌شود و بالاخره کار به جائی می‌رسد که به مصلحت و سود بیشتر شخصی اصول اخلاقی زیر پا نهاده می‌شود. و این ظاهراً وضعی است که در ایران پیش آمده است. من یقین دارم افرادی نظیر آقای کردان و یا دیگران ایمان به خدا دارند و نماز و روزه خود را بجا می‌آورند و چه بسا اعمالی مستحبی نیز انجام دهند.

اما بعضی از آنها بسیاری از اعمال خلاف اخلاق نظیر دروغ گفتن، تهمت ناروا، تقلب، تجاوز به حقوق دیگران در رقابت‌ها و جعل مدرک برای تصاحب منصبی که حق آن را ندارند و ... نیز به راحتی و بدون دغدغه از خدا انجام میدهند و مطمئن هستند به آخرتشان لطمه‌ای نمی‌خورد. انتظار می‌رفت در جمهوری اسلامی به علت جنبه دینی داشتن اگر هنر و علم و اقتصاد پیشرفت نکند لااقل در اخلاق و ساختن جامعه‌ای اخلاقی و راستگو و درست کردار کاملاً موفق شود، اما بنظر می‌رسد در این مورد شکست بزرگتری دارد. شاید علت این باشد که در فقه ما به ویژه در قرون اخیر توجه به اخلاق به کلی مغفول مانده و همه کارها و تلاش‌ها در این حوزه متوجه احکام و حدود، مناسک و عبادات و شعائر و امور فرعی دیگر شده است و اثر قابل توجهی در حوزه اخلاق پدید نیامده است.

اگر زعمای برجسته مملکت چه در میان دولتمردان و چه در میان روحانیون بلندپایه سریعاً و شدیداً به چاره‌جویی عملی نه شعاری نپردازند جامعه نهایتاً از هم می‌پاشد. اینجاست که در می‌یابیم پا فشاری و اصرار مرحوم مهندس بازرگان بر رعایت مبانی اخلاقی در هر شرایطی تا چه حد بالائی درست و عاقلانه بوده.